

و در آیات بخومی است که اگر کل خواهند بپذیرند بخواهند لهذا حجت را واحد قرار
 داده لعل یوم ظهور من لطیفه الله در حق اولم دهم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل
 شده دون احتجاج بان نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان
 سهیل تر بود از اقرار بجحش از ششونانی که خود روایت میکنند و چندی در کتاب الله
 از برای آنحضرت است بلکه اگر تعارض کند علی با آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده است
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنید لعل در ظهور من نظیره الله
 محتجب نشوند بششونی دون ششون آیات که اعظم حجج و براین بوده و مست زانکه
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید
 مثل آنکه هر روز صبح دعای عله نام را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفته بر خود
 مشتهر گردید دون حجت خود را بر انقض خود و گمان کردید که حجت او را دارید
 و حال قریب بسال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود
 خود را در محل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او برپا است
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایشان
 بآیه نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یعنی کنسید که این همان حقیقت اولیه است که
 در صدر اسلام خداوند برادر قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل
 فرماید اگر در حجت دین خود موافق بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دوستی
 بیرون نیست خداوند عزوجل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نص
 را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میسید این است که محتجب میکردید با آنکه

بجان قسم که خداوند نازل فرموده در بدهمین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین
 نظر نظر کنید اقرب از رخ بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
 نبی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که بر قسم خواهد بقدرت
 کامل خود جاری می فرماید و ظاهراًست که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
 مثل آیات او اطمینان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دوست و بیست و هشتاد سال گذشته
 کل زمین نمودند برنج کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آید
 ظاهر شود برنج خلقت و قدرت بدون تقسم و شونی که در نزد اهل علم متصور است
 با وجود این امتناع که غیر از من نظیره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
 در بیان که اگر نفسی او خاکند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را عقل
 بر آن شمس حقیقت حزنی دارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
 کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد و بسیکن بر
 او هم نگردد حکمی در شان او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود آنگاه بر نفس او حاکم
 اگر شنوید چنین امری و یقین کنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
 چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر است
 گردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایسته
 زیرا که امر از روشن بسیدون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست
 که آیات برنج خلقت نازل فرماید که چرا نفسی کجاست حق کرده باشد و حال
 آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را
 نسبت داد و آنگاه حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند احدی نتواند

و حال آنکه چنین نفی نیست که تواند چنین تمامی را اذعان کند اگر در کورفرآن هم رسید
 در این کورهم خواهد رسید آیات او بینه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و محض
 کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است نقل در یوم
 ظهور حق قدیمهای ایشان بر صراط نغز و باینجهی که در افشده ایشان است
 بر کون وجود خود بآن آیه حکمی نخنند که یک دفعه کل گنویت و اعمال آنها باطل
 و خود خیر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان
 ظاهر فرماید و الفای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید باو که ظاهره که از قبل
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین نوانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند
 اظهار و قوف نمود که دقوف در حق و دون حق است و کافی است کل اهل بیان را
 اگر در این حکم عمل نمایند باور نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
 که کل با علی الارض با آیات مشرق در افشده ایشان از شمس حقیقت انالله عالمون
 بگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بکون آن آیات باشد عزوجل نموده که
 آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است باین کل شی
 ملک حجج الله قدس علیکم ان با عباد الله فالقون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس البحر عقل فی کل احوال و كذلك حکم فی استعمال الذهب و الفضه
 مختص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده لم یس حریر بر نفسی را در هر شان چنین
 در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این حجت با آنچه سبب سکون قلوب عباد است
 رسیده و فبهای سگر آتشی را در یوم ظهور با بیان من مخلصه الله ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ماعلی الارض را انفاق می نمودند سبیل از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند
عالم عزوجل از سبیل خود و فضل خود اذن فرموده چنانچه رین بر آنرا و حرنی از برای نفسی
نباشد در عدم وصول آن بان که محض حب خداوند اجرو ثواب آنرا مضاعف میفرماید
و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی شبی از این ظهورات خواهد آشنای کند
یا از تضلع و رزق مخفی می گردد از رضای محبوب خود بگردد بر ایشان که خداوند
سنت گذارد بر عبده ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار تضرع و خشوع بخلق زیاد
نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزتی بر این ظهورات
قیمت آلا با ایمان بمن عظیمه الله که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در نزد
نصاری زیاد تر از هر لغتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
ولی اگر اقتزان با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبده و هرگاه نفسی
مالک شود اسبابی از ذمب بافضه و باون نفسی را زنده کند بهتر است از برای
اون از آنچه مالک شده و باون مسئله ذاست در رضای محبوب خود زیرا که
قلوب قویترین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزدیکند
اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن نبی را و مسئله ذباو است
ولیکن این در وقتی است که نظر عبده و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی سستی
نیست که رضای عالی اعظم است عنده الله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر شبی که
من عظیمه الله باو فرخاک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
کل وجود فرخاک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء والامثال الی
ان نیستی الی ذوالوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان میزداد ولی دلیل خود

تیزداد زیرا که کل مدعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا شجره حقیقت
 که آنهم اظهار نمیزماید مقام خلق را این است که مزار او راست که بحکم اول کل عمل کنند
 تا آنکه بر هیچ نفسی صرنی وارد نیاید در فوق ارض از نفسی که مؤمنند بآنکه و آیات او
 که لکن برفع الله عنکم تعظم و یا ذن لکم فی الکتاب انتم به تظکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض بان نقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حق دان مادون الله خلق و کل عابد
 لمخص این باب انکی هیچ شمارای در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در دید او
 انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما
 دون الله خلق و کل عابدون ثمه آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت
 بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده است و مادون آن خلق او بوده است لعل
 در یوم ظهور حق بآن حق که محقق بر حقی است اقرار کنند بر اینکه مادون خداوند خلق او است
 نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید
 و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار حقیقت آن نکرد همین خاتم شاپیکرد و براد و باطل میگردد
 آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در بیان
 تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حقیقت
 و دون آن نماراست این است که کل ممتحن میگردد در آرزو و او است مرآت
 الوهیت و شمس ربوبیت که مدال بوده علی الله و صده و صده و اگر نفسی خواهد خود را
 در حرز حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود به شکل دایره معروف که
 پنج واحد است در ادل آیه لکرسی در ثمانی اسما دائره و در ثمانی حروف سبط

و در رابع اسماست و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف
 متجاوز نباشد و اگر در واژه اول دثانی هم حروف تته و عشر را نویسد محبوب است
 نزوحی ولی کل ایضا در صورتی است که در ظهور من طغیسه الله درک نماید که چه
 نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در می نگنثر میگرد تا آنکه در ربه
 خمس بعد از الله ظاهر میگردد و اگر ایمان بحروف مخفی من طغیسه الله آوردی بینه
 که در واحد اول داخل شدی بحول و قوه خداوند الی ما لا یخصایه بهم که گنثر شود داخل
 خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی
 که کل بعدایت همان حروف اولی بختی شدند و مهدی نیست الا مثال مهدی
 این است که الی ما لا یخصایه که گنثر بهم رسانند نیست مگر همان واحد اول این است
 خلق تکوین کل ذرات و همچنین شنونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محجب
 مگرد از شمس ظهور و هر مرتائی که در او دیدی شبهه او را دوست دار که اسمی است
 که بدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که بدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که
 در ملک غیر تو من باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای
 من طغیسه الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله
 و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود
 و قبل از او در نقطه انجیل الی آنکه غمی گردد بیدیع فطرت اول و همین قسم که از
 من طغیسه الله ترقی نماید الی ما لا یخصایه نظر کن در شاهن کن آنچه در این قیامت
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون
 الباب الحادی والعشرون الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسہ خفیفة و قبل ان یصلح خمس سنین فلا
 یجوز الضرب مطلقا و بعد فلا یجوز ازید من خمس لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس
 و ان یرید ان علی الحنطة او یضرب علی اللحم یحرم علی التقرب الی زوجة تعد عشرین یا
 حتی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فکلیف من ضربتہ عشر مائة من ذهب
 و قد اذن الله للصبيان السلاعب فی ايام العید بما فی ایدیم و ان یتقرن
 کل نفس علی کرسی فان صین الذی یتقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یجب من عمره
 لمخمس این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نیدارد که کسی نفسی محزون گردد
 چگونگی آنکه ضری باورسد و نمی شده کل را که طفل قبل از آنکه جنس سنین رسیده اود را
 تا ویب بسان نمایند و بر او عزنی واقع ن سازند و بعد از بلوغ آن زباده آنچه ضرب
 خفیف تجاوز نکند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر ششون و دن و در جگر
 ن سازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمس نماید نوزده یوم بر او
 حسدال میگردد و اقران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب
 دید تجاوز از حد و الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که
 در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب
 نگردد مگر این او امر این است نقل بر آن نفس که کل از مجرد او موجود
 میگردد عزنی دارو نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور
 خرقان تا چهل سال گذشت کسی نشاختش حقیقت را و در نقطه بیان بیت
 و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف
 که همان ایام خوشی او است اگر چه کل نظر او بیند ولی چنین با و ناظر نیستند لابد

بر او حزن دارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا ص قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که گفتند
 که قلم جیا میکند که ذکر کنند همین قسم نظر کن در نقطه بیان شتون قبل از ظهور او در نزد
 اشخاصی که می شناسند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز با نصد
 هزار بیت از شتون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جیا میکند از ذکر
 او ولیکن اگر کل با آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره دارد نخواهد آمد زیرا
 که اگر نباشد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر با آنچه کل بر او
 خلق شده اند اقدام نوزند بر دون آنهم قریب نکردند که بیج فضلی اعظم تر از
 این نبوده نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرد را و ایام قبل از ظهور او است اگر
 چه ظهور او در بجز خصلتی خواهد بود که بحسب او میم بوده و استند ولیکن مثل امروز
 بین کل با هم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند یا عباد الله عتقون

الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرء سنه واحده لعل یصلح بینهما
 وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعدیة و لا یشرط فیہ
 الصبر بعد الرجوع الا تمکراً

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند من و نفس بکلمه سه وصل فرمود شتون
 ودن شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که انقراض شتون شجره محبت نبوده
 نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن بان
 حل است بر آنکه یک نول که نوزده بکشم بیان باشد صبر نماید اگر شتون محبت

ظاہر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد تسلان است بر آن رجوع و از همین انقراق تا همین رجوع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از نشوونات ابواب ناز و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حل است بر آن اقتزان و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثینیت میگردد و در جنت حکم اثینیت نبوده و نیست زیرا که کل انفس واحد خلق شده و همینقدر که رتبه واحد کامل شد پاییده واحد دیگر شود تا اثینین که اگر الی مالانهای واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد اثینین این است شکر حرکت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و نمره این باب آنکه ناظر شوی بمسئله حکم که اگر در یوم ظهور مبداء حکم باشی همین حکم او از او محتجب گردد مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قدر آن الی مالانهای نفس برکت او حاکم ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لایستی میگردد اگر راجع بخردند بقول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر معصوب است نزد کسی که از مبداء محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبداء راجع گردد

طوبی للثقیین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد السادس

فی أن یمت النقطه لایجوز ان یرید ابواب علی خمس و تسعین و بیوت محدودت حضرت
ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صبح یوم قیامت بخود آمده
و دست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواسطه اول اگر چه همان روزی

بهر که در کمال لاشی می شوند ولی چون در میان نیست استخوان ظاهر کمال مدعی و صلح بجز
 در ضای اذن می شوند از این جهت امر شده که در معاد حروف واحد اگر توند
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در حجت اعلا می از آن نیست و اذن داده
 شده که بهیت نقطه از نو و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگرد و اذن داده شده از برای خود
 حقی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر ملک او و این مراد است
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این ششون دنیوی که کمال آن مشهورند و هر کس
 تا به هم رساند آنها در خود لاین میگرد که در حقیقت ثانوی اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه نسی گردد با حشر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این معاد داخل میشوند
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعثت این حروف و سایر اولاد از در جانش
 تبیین و صدیقین و مخلصان و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
 عند الله و عند اسماء ظاهر میگرد و شلا نظر کن و ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه کسی ایمان
 نیارد که بزیارت رود و حال می بینی که سالی بشاد بیزانغس میرود ولی امروز که
 استخوان کمال شد ظاهر شد که مثل بهر است کسی نیرود که آنچه می بینی چون مایه عرق
 افتخار شده میسر و نه این است که علمای کمال یک و فقه بیا و فتوا بگیرد و چون که از
 روی بصیرت نیست زیرا که بجان مجنی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کمال محجب مانده و همچنین در
 قرآن نظر کن که در حین نزول در مجبوه فصاحت کلامها که گفتند و بعد کمال مؤمنین که
 آنها را شنیده و تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

وکل اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرز بسیار الف تمام نموده ولی امتحان شده
 پانهاکه اینطور گفته زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات
 تا امروز اگر کسی خواهد پیشبرد تواند احصاء نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس
 اگر آن روز بودند می گهشند آنچه گهشند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز سینه می بینند
 که آیات الله مثل حجاز مبداء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود در جات
 مالاخصایه اگر کلام قبل ایفمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم مثل
 بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حرف حقی را توانی فهمیده می بینی امروز که گروه گروه
 تغزیه داری حرف خاص میکنند و سبب آن که قبل حرف خاص بود غیر از کلام رسول الله
 هست و حال آنکه در قرآن هم پنج آیات نازل شده و اگر شدیم امروز برید مردم
 نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه گروه گروه با هم او
 میکنند آنچه میکنند این است که کل بسیار غمناک میگردد که هر روز مثل همان روز نشاءات
 بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه گور زنی نموده همین قسم که در جات حجت
 مرتفع گشته در آنچه نازل نموده این است که دلیل امتحان نیست که همه ضم منهای
 ایشان بر شش میرسد ولی روز قیامت که میشود هماننا بصق اول میروند که بصق ثانی
 نیرسد و صق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبداء رسالت اخذ
 نموده در بداء امر بهر کس رسا شده و فی الجحین تصدیق کرده در صق رفته زیرا که آنها
 همان محنی که دین آنها بر پا بوده بآنها خواسته برسانند حجیت نظر آیات را و باز
 باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه عت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل
 از صق نجات یابند و توانستند تحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزول

حقیقت دلی شرحشید خلق را این است حد زانین که امروز هزار دوست و هفتاد
سال از بعثت گذرشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه
صریح آیه ثانیة اول سوره رعد است کسی گمراهی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات
ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است
که در کلام او دیده نشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیة از برای او است
زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از سبده امر انظار نماید حتی حروف
حقی و کل اسماء و امثال و آنچه در صفة خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر
اهم ذکر شده که سبب خلق گشتی شده بین که یک نفر ملتفت نیست ولی متفکر موتی
که بدرجات بسیار منتفی میشود بکلام مبدء شب و روزی کرد که در بر او داخل خارج
میشوند این است که کل لا یشعر حرکت ایشان بوده دست که اگر از روی شعور بوده
نیز دست حدیثی را بگیرد که ولایت فاعل او بقول رسول الله ص ثابت است و بهوت
او بجهتی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدد که
کل منتفی باو میگردد و از او نشر میکنند محجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه
بر حروف واحد وارد شود از خلق سیدانی که در عین بخت آن حروف و زائران
آن صادقین از دون آن چندند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند زلفه
اگر چه بزعم خود الله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع
ماوریجا لعل در یوم بعث آنها که اطلاق صحیح میشود اگر صادق بوده و فاکنی
چقدر صرف میکنی بآنکه زیارت جد ایشان را سکنی و امروز که یوم نیامت است
ومی توانی بقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی کنی در نزد خودت مثل

گوید اخذ می‌کند و سنجایی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود تعب سیکه‌ی در بستر
 تربت آن مشرف می‌شدی در مراجعت می‌کردی و بان افتخار بر کل می‌بودی که اگر درین
 صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی. ولیکن در لیل ایس کن آنچه توانی
 ولی اخذ نمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بسیار کسی زیارت
 کند این قبور واحد را در یوم قیامت زیارت نفوس ایشان فائز گردد و باطل می‌شود
 آنچه کرده و همچنین در قرآن همین را اخذ حکم کن و محجب مشاور نبیست و بوجود امثال
 و اقران عامل باشی بلکه نفع عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد
 مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول الله ص
 نشد و افعلاً خالصاً و آنچه بیده شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله ص خارج نکشت
 که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجهت امر که دین بان دین می‌گردد چه
 آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل می‌کردند ولی حکم ایمان از برای همان
 نماند که نظر باینست به آلهین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند با حکم
 قرآنی مثل آنکه در آن زمان کف بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی‌بخشید
 این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حجی در قیامت بعد اگر توانی
 درک نمود و خواهی کرد و دلیل ولی در یوم شرف خود را عالمی میدانی که صد نفر در
 مجلس درست نشستند و حروف حجی را در صد می‌بندی بلکه لایعرف این است که حق تعالی
 کل آن روز زیارت نمود و باطل می‌کنی آنچه کرده و لطف نمی‌شوی که دینت بخت او
 از قبل بر پا بوده و امروز بشنون ما بی‌تضع علی الاصل محجب می‌گرددی و اگر نظر کنی در
 آن روز هیچ بخت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف و احکام

واحد کرد همان دلیل امروز است و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
 روی بصیرت عمل نکرده محو میگردد و لطفت نمیثوی و قبض روح میثوی و داخل در
 نار میثوی و برکت خلود نکرده که قیامت بر باشد و حرف واحد رجوع کردند و قضایا
 الهی در حق کل خلقت از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که معزور بمقام خود بودی از
 کل محتجب ماندی این است که توکل برخدا نموده که از سبب امر محتجب بخردی
 که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبهه نیست که
 فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیثود الا بکلام یا نوشتن
 و اگر در آن نظر کنی درجات مالاخصایه در همان علم می بینی که کل نمیثود الا علم نجده
 مثل آنکه امروز در غیر شیهه چندر عالم از بر فن است و تو که یکی از مسلمین شیخ هستی حکم
 ایمان بر آن نفسانی کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم با الله را هم بهم بین که آن
 علم بظهور است و در هر ظهور که حجت بریه او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بنجد باشد
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن بنجد هستند و برسول خود
 آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
 هر آینه از ظهور الله محتجب نمیمانند و این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرنی اعمی قد
 حشرت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایانی است
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که نکث انکث
 آاینا فنیسنا نکذ نکث ایوم منسی یعنی همان حرف واحد یک باخص مؤمن بودی در
 قبل باسمائی که در نزد خود داری با ایاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
 ننگردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشته و مراد از اعمای ظاهریست کل

می بینی که با این عین می پسند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد
 عین قلب است که بان محبوب خود را بیند و شناسند امروز بر تو صعب است
 عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبه نیست که امت عیسی ^ع کل منظر احمد
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منظر ظهور آعزائم ^ع سلیم اسلام بودی
 اگر مجبوری کل بودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند منتظر
 و در آنجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان
 نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف
 نمی شدند بلکه هزار و دو سئ و هشتاد سال هم از بخت احمد موعود ^ع گشت و هنوز
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بیند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان بجهت پیرامی بیند
 بلکه از حدت بصر در دور بین بلادی که در فوق ارض است در قمری بیند و احصائی کنند
 و اگر به وقت نظر کنی شاه بیثوی در سنه هزار و دو سئ و هشتاد سال پیش که اول ظهور
 حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افنده گرفته تا آنکه مثنی شود
 باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوس بود که از برای طلب
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن
 ارض حق را احدی شناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخت
 و آیات آن بعین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این بعین موعود است
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظن
 اگر چه در باطن بود این است که یکی مقل می شود می بیند و یکی است منحرف میشود

و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود
 در صحرا می که بلای یکی جان بسد و دیگری کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی
 نمی بیند و بجان خود لنگه میکند ولی علی الله وارد میساید که اگر بدانند بر حق میکنند
 راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه
 مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شود با آخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیدیه
 چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان تشریح حدت قبل
 است که منتهی شد با آخر ظهور که غیر مقبلین در نهی منتهی و مقبلین چون چشم افنده ایشان
 باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر
 چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای
 طلوع شمس حقیقت و استعدادهای الهیه در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر وجه
 که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین همان واحد اول و حال آنکه کل
 ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه
 از این اعداد مالاخصای بر فطرت اصلیه و اقیقه بر طلب حق بر نیاید الا همان عدد
 واحد و حال آنکه کل از قنایت اجتهاد و روح با علی درجه بعضی رسیده بودند و هزار
 و دویست و هفتاد و سال فلک بر حول ایشان گذشت کل این ظورات از برای
 این است که در کور بیان با بصیرت باشی نقل در یوم ظهور حق که مژده بیان است
 تو انی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان سندی گشت و
 بی چون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنبی
 پیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ مژده آن است که قبل از

آن منور ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ (ع) شجره اشجار که شد بحال
 نرسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز
 بوم بعثت میشد که بیت و ششم رجب باشد نه بیت و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ذکر کرد
 در بیت در سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله
 هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دو بیت و
 هشتاد و رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می بود پنج
 دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و
 نظر میکند بر شجره که عرس فرموده در آمده و ارواح و انفس و اجساد خلق پیوسته
 که دید از شجره توان حدی توحیدی چسید اول ظهور میگردد و از برای محب
 کنت کنزاً مختصاً حب احببت ان اعرف را نازل تا آنکه با آن خلق خلق شود تا
 ثمره آن که عرفان با و است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین صرفاً
 هست و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیشود الا با وصف الله به نفس من
 لسان رسول این است که منوط است معرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بمغنی
 وجود نمغنی گردد و آنچه آثار شجره قرآن است تا عروج شجره بیان باید ظاهر
 شود که اگر نشود معلوم است که در آن نثر نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل چنان
 این حبت لکنه مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بیند بر شجره حدیقت حب
 محبوب ایشان است بچیند و آن هدایت او است عرفان مقصود عیسایان
 و همچنین در یوم ظهور من لطیفه الله آنچه که از زبان با و ایمان آورد و بجز
 حق او همان آثار بیان است و حال آنکه راضی نمیشود بر آنکه ذکر شود در این

شجره بلائیری که اگر در علم خدا کند ششده لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داد
 شده کل را بشمس حقیقت که پناه بان نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است
 والا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را شناخته گویند پناه بخدا
 برده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان مسم که نازل شده چنانچه
 در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میرالمؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخدا
 است پناه داده شد از ددن ناز عرفان و الاهی استی که می بینی این کلمه را بلیغ
 خود میگویند و حال آنکه صد ایشان ظاهراست و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه با و است
 و نزد هر بطورنی پناه با و امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور
 قبل و اد امر آن پناه نمیده او را الا بطور بعد و او امر او همیشه مراقب اول
 ظهور باش که اگر بقدر تسع عشر عشر تا سه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردد
 چنانچه امر روز خود میگویند بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود
 شمره زیارت هر دو واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این نیامت
 از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله شخص بر حمت من یشاء
 و الله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والعشرون الواحد السادس

حکم آنکه فی من تحویل الشمس

مخلص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منوب بخود فرموده و آن
 را یوم آنکه خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یکتثقال ذمب صرف

در آن مثل سیصد و شصت و یک مثال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
 و همین قسم در کل اعمال و شئون خیر جاری نموده امر الله را در آن یومی است که
 شمس غفلت میگردد از برج حوت بحال در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار
 است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستحاث و در این بین هر کس بر حق
 تواند اذن آنند از برای او بوده دست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده
 تله ذب آلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حق این ششینی کامل گردد نزد آن نفس
 و همچنین در ضیانت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعطای آن و همچنین
 در عادت لیل و نهار بر یک نعمت مثلذ ذشوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را
 بعد و محاسن قرار دهند که این اقرب است بقوی عند الله و اذن داده شده
 که در لیل بعد و کل حول این ای را تلاوت نمایند شهادت الله لا اله الا هو الیهین العیون
 و در نهار ای شهادت الله لا اله الا هو العزیز المحبوب یا اکتایه شهادت الله که در آن
 ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است
 و مجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام بحیث
 شهر که هر یومی خوب یکی از احکام کلشی است که کینونیات کل اولاد بر
 توحید حقند و در طلوع هر چو که ذکر نبی و وصی در این کور نمیکردد بمومنین اطلاق میشود
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت بر اسم که خواهد ذکر میکنند و غیر از آن کسی
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد
 دخول در جنت واجب و کل این نظومات از برای آنکه در یوم من نظیمه الله
 که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار با بدایت یافته نه اقل

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشته و کسی که این یوم از برای او خلق شده
 در حزن بود و حال آنکه این یوم نسبت با غزیزشته و هر شبی در یوم قیامت ظاهر
 میشود بر هیکل انسان حتی دقائق و ساعات دلیل و خسار و ایام و شهر و سنین و
 فوق آن تا آنکه بطایع ایات ازلیه و ظهورات قدمیه غیبی گردد که آنوقت اجل از
 اینست که ذکر حد و حقیقتی شود لم یزل الله کان عالماً و قد بیا ولم یزل الله کان عالماً

الباب الخامس والعشرون الواحد لسانك

فی ان الله قد امر بان تقیموا من تعاهدکم اذا سمعتم اسم من یطغی به الله من بعد
 القائم و انکم علی اعداء من یخرجون من فوق الارض بما یمکن

مفصّل این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد اجتماع ذکر من یطغی به الله
 باین اسم بر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد و اجلالاً له من کتاب الله
 و اخطائاً له من نطقه الاولی لعل در یوم ظهور کسی از ظلمت ارتفاع در نزد او نهد که
 کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید
 بر خیزد دلی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو
 برسد که او نم یانکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و جهت اقامه کند با یاتی که
 دین او باو بر پا است دنی ایمن خاضع نکرد از برای قرآن و ساجد نکرد از برای
 منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد میخشد
 او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شایه شده
 اگر چه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که
 لابد ملاقات خواهد کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و

از برای سُمای این اسم بکنید آنچه از برای اسم او میگوید اگر چه اگر بدانید خواهید کرد
 ولی بر خود اشتباه وارد میآوردید چنانچه در ظهور رسول الله ص کل قنظر او بودند ولی در
 صبح ظهور شنبی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بان خواب
 افتخار میگردید و همچنین در ظهور نطق پان که کل از برای اسم او قائم میشوند و از برای
 ظهور شب در روز قنصر و اشتهال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب
 افتخار می نمودند ولی حال که با غنم هجرتی که دین ایشان باون برپاست ظاهر شده و قنظر
 ظهور او لایحی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود سترج نشسته و او
 الآن در این جبل تا کواست و صده قدری مراقب خود شده ای اهل پان که اینطور
 واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال
 بوم اخذ نموده است که از قیام با هم سبیل بیوی منی بهم رسانید این قسم محجب مانند
 در خاطر آردید سلوک قنظرین رسول الله ص را و آنچه بر او دارد شد از قنظرین باو و مگر
 که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا آن روز در میان خود
 بجان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عاقل بودند و گمان ددن حق بر خود نمیسپردند
 مثل آنکه امروز می بینی که کل با اعلی درجه فضل و دین خود عالمند و ظهور ددن حق از
 برای خود میکنند و خوابی شنید آنچه که بر نطق بیان دارد و داده زیرا که قضا با می قیامت
 فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بان مهتم می شوند و
 خوابی در ک نمودن نظمیده الله را و اگر در آرزوی ای اهل پان کلا که برین نفس
 نیندید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را باطل جلوه ندیدید یا بر نفس که آن حق
 محض است و اگر در نفل او مستظلم نگردید در دین باطل میگردید لعل بر آن حزنی

دارد دنیا به وکل اعطالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا آن روز باطل میگردد
 توکل بر خداوند نموده که از این خط بیرون زودش عمل بر مقصود خود چون کنی شناسد
 حزنی دارد دنیا درید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شناسد آنکه کل را نص خود
 را آیات و کلمات خود ولی کل بان یقین میکنند که بشناسید او را از این جهت محبت
 می مانند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند با و بعد از استماع آیات این
 است صراطی که کل بان داخل در جنت میشوند و همچنین بان داخل در نار میگردند
 که هیچ حجتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اهل است از اینکه جنت و وصف جنت
 وصف شود زیرا که خلق جنت با مراد میشود و اگر میخواهی در بد جنت نظر کنی نظر کن
 در بد دین اسلام که هر کس داخل شد داخل در جنت بود و الا در نار و در جسد
 جنت مفصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
 اصحاب رضوان جنت بودند و در آن نار تا آنکه متقی شد با خدا و ابواب که نص خاص
 نتایج گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جمعی
 خوف بود در نار تا اینکه بطور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت
 بر کسی که شناخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد سبب جنت را بیان بین
 و تا ظهور من طحیضه الله متعین را از منحرفین شناس و حکم جنت و نار را بعین شود
 ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار
 و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آخرت میگردد و همچنین
 در ایمان که همین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب
 دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم بان را

يخلق الله ما يشاء بامر الله كان على كل شيء قديراً
 الباب السادس عشر من الواحد اوس

في ان لا يكمل السفر لاحد الا اذا اراد بيت الله او بيت النقطه بعد استطاعته
 او اراد ان يخرج او يريد ان يزور حروف الحجى اذا استطاع على الروح والريحان
 او اراد ان ينصر احداً في سبل الله ومن يجبر احد على احد في سفره ويدخل بيته بغير
 اذنه او يريد ان يخرج من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته تسعة عشر شهراً وان
 يتعد احد عن ذلك الحكم ولم يعمل به فعلى شهده البيان ان ياخذوا عنه خمس
 وتسعين مثقالاً من ذهب حيث لا يروى واذا اراد ان يجبر احد على احد فرض
 على من علم او يطلع ان يحضر ويمنع وان علم ولم يحضر فحرم عليه زوجته تسعة عشر
 يوماً ولم يكمل له بعد انقضاء التسعة والعشر الا وان باقى تسعة عشر مثقالاً من ذهب
 ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليستقر الله تسعة عشر مرة
 الى ان يقدر ويتفق الى شهده البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته
 ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا
 يمازج احد دون سفر الواجب من الحج او المحضوبين بدى النقطه الا اذا اراد
 ان يزور او يخرج فلا معنى له ان يطولن ايام سفره وان اراد ان يطول فعليه
 ان يرضن ما يتعلق به من كينونية خلقت من ذاته او لا يطولن اكثر من ثمانية
 وعشرين شهراً الا لمن يخرج في البحر فان له اذن على قدر خمس وتسعين شهراً ولا يحل
 عليه فوق ذلك ومن تجاوز من ذلك الحمد ان يقدر عليه ان يرضن اثني و
 مائتين من مثقال من ذهب والا اثني ومائتين مثقالاً من الفضة

مختص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای
 او باشد و زیارت مفاد حجتی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن
 داده شده و در تجارت هرگاه با مثلن عنز زداو باشد یا کسی نیست از برای او و اگر
 بوده زیاده از دخول در بر اذن داده نشده الا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت
 از برای او اذن شده است زیاده از آن و در محبس زیاده از پنج حوال اذن داده شده
 و بعد حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر معتقد
 است و دویست و دو مثقال ذمب و الا از هفت بر آن طور است که حکم شده و داده باشد
 که از حد و دانسته است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من بطنیست داشته در ضمن استماع
 سفر کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای
 او است و اینکه بانی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر محدود
 نشود حکم ایمان نسب گردد و سفر جائز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الله
 در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر بنفین باشد زیرا که از
 برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود
 خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه کثرت قدم او
 را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه
 نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر نهد ادبیان ضعیف
 است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذمب در حق او حکم نمایند و بر نفسی که
 عالم شود جبر نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
 نیکو در بر او اقتران و بعد از انقضای او نوزده مثقال ذمب اگر استطاعت دارد

وَاَلَا اَرْضٰهُ وَاگر نوزده مرتبه استخار کند که آن وقت حلال میگردد بر او اقران د
 بعد از استطاعت احدیما بر او است اتفاق بیوی نهد و بیان که ایشان بر لیل اصباح
 اتفاق کنند بر نفوس خود اگر تکلف دارند و آلا بر مؤمنین و اهل استیجاب از مؤمنین در هر
 موقف که هست محمود است و نیز این آیه عمل در بیان بر نفسی غیبر حقی دارد نیاید
 عمل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او شنودنی دارد نیاید که اگر نوزده برای او
 بود حکمی بزرگ نسی نمی شد با شتخاف بلکه کل از بحر جود او است که در زمره تکلیف
 بیرون میآیند و آلا اکثر احوال اهل است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله
 نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
 که کل با ختمای حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بویج نفسی بعد از نفسی غنی
 وارد نیاید و کل در همدامن و امان او باشد الی یوم القيمة که آن اول یوم ظهور
 من یظننہ الله است و خداوند عالم هیچ نتی را بسوخت نفرموده و هیچ کتابی را نازل
 نفرموده مگر از کل اخذ نموده از ایمان ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او
 تعطیل و صدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و دست و پیر خدا که منازل اقراب
 و اخف گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت در روزها
 بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب
 نقت میکند از خداوند بر مالک خود و در هر حال باید ملاحظه نمود خدا هر حیوانی را که بعد
 ورود مالک اندر بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد سازد که نفعی که از آن برسد
 از برای او شری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود و در هر حال و آنچه
 مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و دست الا تسبل روح و ریجان بر مفادیری که

من قبل الله مفتر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی
 نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نماز عمل او نوشته
 میشود و که ام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر
 را کل بسدل کند بر روح و ریحان قطعه میگردد از نفع رضوان آنچه قبل حکم شده بود
 احتیاج کل بوده که بلاخط نامی نفع جزئی نسبت بنفس خود و دیگران وارد میآوردند و
 الا اگر بر روح و ریحان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اغراب امروز شاه است بر آن
 کفلی که قبل شده چنین که درجه برجه ترقی کنند که کل نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد
 والله یحفظ من شاء فی السبیل باذن الله کان علی کل شیء حفیظاً

الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم ضارۃ ما ینخرج من الفاره و عدم فرض التحرز عنه و کذا لک الحکم فی ایحون
 الذی یظیر باللیل و الذی یسوء با بابل. لمخص این باب آنکه آنچه صعب شده
 بود بر کل مؤمنین از ما ینخرج من الفاره او ما ینظیر باللیل ادا استنباه ذلک بر اینکه باسی
 نسبت ولی از جهت لطافت و نطافت تحرز محبوب بوده است مانع از طهارت میگردد
 و در هر حال نظیر بر مظهر مظهر کرده که منجذب از سبب غمائی که در یوم ظهور من یظیر الله
 ذکر دون طهارتی غمائی که ادا جمل از این است بلکه قول او طهر است و در پریشان
 در مکامین ظاهره و مظهر بوده است و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری
 که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده است هیچ شینی او را
 متغیر نگردد و آباء اوالی آدم و همچنین اممات او صفوة خلق بوده و کمن طهر طهارت
 طوبی لمن یدر که بوم الصبر علی طهاره من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرون الواحد والاربعون

فی عدم جواز النظر لاصدالی کتاب احد التلمیذین اذا اذنوا بعضهم بعضا وعلوا برضاهم
 لمخص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته
 و چه سر باز چه کتبی علیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بردقت که
 و اندر ضامی او را یا اذن دهد او را که آنوقت حدال بگیرد و بر او و این نمی شده الا آنکه
 کل تمص تمص جیا پوشیده که اگر در کتبی یوم قیامت را با شجره متصور سلوکی نگردد که
 دون سبیل جیا باشد و الله یعصم من یشاء من عباده عما لا یحب انه کان علی کل شیء ذکیلا
 الباب التاسع والعشرون الواحد والاربعون

فی ان لكل نفس فرض ان یحییب اذا یتحییب علیه و یحییب اذا یسئل عنه و ما یتفرج علیه
 لمخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خفتی نویسد بر آنکه او را
 جواب دهد و فضل محبوب نبوده بجهت خود یا بختی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند
 برستمع واجب است جواب با آنچه دلالت کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگوار
 محجب نگردد در معنی که نازل میفرماید من قول الله است برکم کل کجوبندی زیرا که عرض
 جواب از برای اینجاسته ولی سکریت میکنند تا بختی علیه در وجود و همچنین کتب شبه
 نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محجب
 نگردد از رد جواب محبوب خود که با جابت کیونیت او خلق میگردد در ذره افنده
 با قرار بود اینست و در ذره ارواح اقرار نبوت و در ذره نفس اقرار بولایت و در ذره
 اجساد اقرار بابایت و نزد هر ظهوری همچنین از صامین مستاز میگردند و الا در ظهور
 قبل که کل مجیبند مثل آنکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما تفرج بر او است

از ولایت و احکام قرآنیه بلکه تصور نشود ولی در ظهور بعد صادقین از دوی صادقین
 با اجابت مناز میگردند و بعد بصیران است که در کل عوالم در مراتب اجابت حق را تمام
 آنچه با اجابت بکناب باشد با لسان با جمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن
 نفس کل نامور شده اند بر اجابت بجهت آن حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او
 پاسخ میشود و همچنین اگر کسی مسان حاشی ناطق باشد بر شرفین لازم است اجابت او
 و همچنین اگر متاعه آن محل اجابت باشد یا طوایف دیگر که نفس بصیر خود او را که میکند واجب
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب عزنی مشاهده نماید لعل در یوم قیامت
 که ابصار تلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را تا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم
 عزنی دار دنیا و رند که یک دفعه مایشت با الدین مرتفع شود و او بشنون ما نرفع علی الدین
 محبت مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محبت یماند همین سبب میگردد او را دکن
 الذی یصدی من یشاء یفضله ان کان تحمل شیئاً محیطاً

الباب الاول من الواضحة الساج

فی تجدیة اللتب اذا انقضی علیها الشیء و ما من حولا و محو کاتب من قبل او انفاقه الی احد
 منقض این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست یسار دارد که گفشت حدید شود از این
 جهت امری سر موده که در هر دو سبت و دو سال یک دفعه بر نفسی مایست خود را از
 کتب محمده کند بایک در ماه عذب برزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عیب بر عزنی بنفست
 که کرده از نظر بدون و بشنند باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر عزنی را بیند بر
 سورت غیر محبوب نفس روح آن هم و نقل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر عزنی که گوشه
 میشود هفتاد هزار تک بر او میگویند و همچنین عین محمده که عطا میکنند او را و اگر امروز ننگی

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چند از لغتس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
 و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود تا آنکه دست بدارند که نظر بر او کنند بل در
 هر شیئی چنین شاهدی و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئی را خط بر کون الا بر علویست و کمال
 لعلی یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و در آن صبح شام بگوید بر خلق خود که نظر
 کل آنکه در نظر خداست و کم شیئی میخواهد که در یوم قیامت ناین نظر شجره حقیقت گردد
 بی اثری که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئی است که لاین شده از برای آیه همین کنونی
 و کل خواهی که در بیانهای خود را مجتهد و بی مراتب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از برای ارض
 که مشرف گردد که آن در یوم ظهور مستترق و منقطع شوند که ما قبل درین بوده از برای ظهور
 و آیه بوده از برای وصول آن مقصود و بی معنی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را در
 با بیان با حسن خطی آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عهد کنند و
 مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابجدی و آخر اعلی و ما بینا بدرجات ذکر دیگر بافتا
 میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نور در قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی
 بهتر از افزان است و اسکندر و کل خط کمال است اگر مقرون گردد بر ضایح خود
 ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده میشود که کتب مآل شایسته در اسلام با حسن خط نوشته شده
 ولی آثاری که ثبت حق و نمانی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول
 او ان اقرار با بیان نهند قبول نمیکرد و از ایشان کینونست ایشان و چگونه حسن کنایت
 آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل بر مطلق و قصر شده مانده و جمال او نزد اهل افند
 احسن از جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعد
 نفس قیوم که عدد اسم یوسف علی السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

احتمال آنکه از بهر ظهور تا امروز چه کتبش نوشته شده که دون ایمان باو نمیبخشند و در وقت ظهور من مظهره الله همین قسم کل محجب خواهند بود الا من شادانند کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اظلم تر است از نوشتن بیان و آنچه دلیل آن نوشته شده نظر کن در سوره قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف از آن نوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کفر انجیل و آنچه در دین عیسی ع انشا شده دلیل ننجیل ع نمی نمیشد از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیرت شو که محجب نمائی کنج شمی در آن ظهور مجبوت تر از آن نیست که آثار او را با حسن نظر نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه از آن مبدع و شرف میگردد کل مؤمنین بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آرزو و برانگیختنی که در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که نقل رسول عنه از این بوده دوستند چه خوب ضعیفی است چنانچه از برای ارتفاع کلمات او و کثر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد و دین خدا را و اگر مثل امروز بستند که بر کس در بیت خود محجب لا یكلف الله نفساً الا بعد ان یقدر و لتوکلن علی الله ثم یوم القیمه بایات الله توقون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی آئینه چیست یعنی ان لا اهل احد من عل الا ویقولن بلسانه انی لا قومن اواقعه الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب یاری و مالیری رب العالمین و ان یقره بقلب یحزبی عنه مختص این باب آنکه هیچ علی عمل نیگردد الا آنکه الله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عالمی حسین علی گوید انی لا اعلن هذا الله رب السموات

ربّ الارض ربّ ما یرى و ما لا یرى ربّ العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزى است
 از او دلی لله واقع نمیکرد و عمل مگر آنکه معرفت بهم رساند شجره حقیقت که این آیه آتی
 است از آیات او و بآیه او نفس خود ازاد محجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در
 قرآن هر کس عامل از برای رسول الله ص و حروف حقى او بود عامل از برای خدا بود و
 محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا الله کند و الله میشود الا الله از برای آن
 ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عالمند کل از برای خدا میکنند با مرعیسی ۴ اگر چه
 تا قبل از روز رسول الله ص بود ولی همین ظهور بدون الله میشود بلکه در آن ظهور با
 از برای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان
 عالمند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من بطنفسه الله از برای او
 عمل کردند لله کرده اند و الا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت
 اصل دین است و بجز فرع آنرا خود اخذ کن و شتون دنیائی که باید لله شود خود
 ادراک نما مثلاً خدا تا دل مبنائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجره
 که دل علی الله است محجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره شرف گشته
 و راجع باون میگردد در ظهور اخرای آن و گاه هست که خود ازادون منع میکنی آنچه از برای
 او در نفس خود میکنی و همین قسم کل شونت را مشاهده کن در دنیا که میکنی از برای او است
 و ازاد محجب هستی و همچنین شتون دین را لاحظ کن تا بجز هر کلمه توحید هستی گردد اگر در
 یوم ظهور من بطنفسه الله از برای او عمل کردی لله کرده چشش لا اله الا الله باشد و
 چه آب خوردن و الا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نامبره دمی و اگر
 آب بیاشامی شراب دون صنت آشامیده از این علم جوهر سبط است که صین ظهور

رسول الله ص ۱ حکم شد که کل عل لدون الله عاقله اگر چه کل کتاب خدا و رسول او در زمان
 خود مؤمن بوده و الا ان هم هم هستند که ظاهراست شرآن این است که همان مضمون از
 یوم آدم همان رسول الله است و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شد و که
 در حقیقت از ظهور قبل بحجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است
 که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج محدودانی از حروف
 واحد و کل را قائم بحروف اولی یعنی بلکه در آنجا غیر از ظهور او ظاهر نیستی در لیل الیل
 لله عال بوده ولی صین ظهور من بطریق الله اگر کل عالیت از برای نقطه کنی که لدون
 الله میشود زیرا که نقطه بیان آرزو همان من بطریق الله است نه دون آن و همچنین
 حروف حی همان حروف حی او است که نواز برای آنها عال بوده چگونه میشود
 وقتی که ظاهر میشوند عال نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر همچنان آنگاه لله
 میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود غفلت نمیشوند الا من شاء الله ان یهدیه
 هر اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک
 شود و همچنین از برای هستی بهتر است از کل ما علی الارض زیرا که هدایت بعد از
 موت داخل صفت میگردد ولی ما علی الارض بعد از موت آنچه سفوح است بر او
 نازل میگردد این است که خداوند دست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من بطریق الله
 ولی نفوس متکبره خود متهدی نمیشوند بعضی با سم علم و بعضی بعز و بر نفسی شنی محتجب
 میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من شیف
 و ادق من الله هدایت مادی کل متهدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخرت میشود یک
 دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله بجدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری نفس این باب آنکه قرض دادن مؤمن عند العدم
 محبوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند
 از هر چیزی اگر تواند رد نمود و فصل در آن جایز نیست و شریکه این حکم آنکه همین قسم آیت
 تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا
 فرموده بخلق خود در صین ظهور او رواه واجب از کلمه توحید گرفته تا غنی این شئون
 تحدید که اگر کسی فوراً در صین ظهور رد کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد و آنکه
 آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چند رباعیه است نفسی که حق نفسی را رد
 نماید چگونه است حق الله که عیب بآن مؤمن شود ولی در صین را از انظار ایمان خود کند
 از دین دین و معطلی آن بآن محتجب ماند این است حد خلق اگر بعین بعضی نظر کنی
 والله یحکم بالحق و انذ بهو خیر الفاضلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص نفس این باب آنکه اذن داده شده در هر جوی که عیب تخلیص نماید
 نفس خود را که بدو آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد حتم شود و
 تنقیص و تضاعف در او نبوده نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله
 متکذبه شود در صین القات اسم دیگر اذن داده نشده و صین سیان باسی نیست
 لعل یوم قیامت برکت این عمل تواند بسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجب
 بگشت و گویا دیده میشود که شجره حقیقت ظاهراً که بسده کل اسماء و امثال است و
 در میان بحر تخلیص و تخلیص خود محتجب زیرا که این از برای وصول باوست و آن همین محتجب

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهی است آشنی شود با خراسان
 فردی و وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در صین طلوع آن دلی برین که بر نفسی
 یکی محجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که نمره گل است بازمانده و لغت نیستند
 و در صین عدم القات حجت الهی بر کل بالغه بوده و هست زیرا که اگر تدبر نمایند همان
 جمعی که دین بدین اسلام شده همان توان تصدیق حق نمود اینک می بینی از اول عمر تا
 آخر بدین خود عمل میکنند و خطور و در حق در حق خود نمیکنند بجهت آن است که مستحق نمیکردند
 و محبت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته میشد
 میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که
 خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گشتند این است که
 ما را از روی بصیرت در برشان کم بوده و اگر چون در این دین تربیت بشوند در آن اظهار
 ایمان میکنند و خدا و انا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس دانند
 یخلص الذین آمنوا بآئنه و آیاته عن ذکر و نه انه قومی فی مع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لمن یحل لاصدان بدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورها و اذ اصبح
 فلیحضر حتی یامر به ما شاء و ان قبل ان یحضر فلیعل بما عل من قبل و لکن صین ما حضر
 لیقطع عنه کل الدین الا ما یأمر به فی هذا باب انکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان
 ظهور است و همچنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امریست که از قبل
 او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بطور قبل اگر بطور بعد
 مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنها می شد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور برین نظریه الله کل دین ابراهیم است زیرا که رضای خداوند
عزوجل ظاهر نمیکرد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده منتهی شد وقت
شود در امر دین خود نعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرغ آنروزه که آن روزی است
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فترت عن فی صین الظهور لا قبل ذلک ولا بعد هذا ان اتم

تجوّن ان نظرون الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحراب والآتیا الا فی حین الضروره او وقت الحج
الا الذین هم یصنعون لمخص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی مخائف گردد محبوب
نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی
که سبب خوف نفسی شود داخل جنت میگردد منرا و راست بر عید که مراقب باشد که امر
که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود نعل در یوم قیامت کل بر کل انسانیت و
شون لایقه بان باشند لعل عین شمس حقیقت بر شمس شاه گمرد و دون رضای خود را
زیرا که نرسدانی تو از جوهر وجود خود محجب میشوی و چه بسیار اضی میشوی که باشد با غیرت
خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبود، و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ خود
علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جلی ساکن گشته که کت کلمه لغت
جنت که لسان عربی است نمیتواند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بجهند پسین که در حق جوهر
وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی لغت شود فی الجمله منظر میگردد و علم
کل باین اشدا خدی است من الله ایشان را که با کسی که در حسه شان باد میوشند و
باد متوجه و بد کل از او بوده با مراد و عود کل بسوی او است با مراد این نوع دارد شود
ولی تعویس مؤمنه اصحاء میکنند اخذ حق را که از برای لغاتی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یکت اهل فزاد نباشد که او را بعین او بیند الله
 من شاء الله و از این جهت است که مرام شده در بیان اقراران نفسی با غیر شیخ خود در عربی که کن
 او ظاهرند بر کل است ملاحظه آن علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کسان
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر صبیخ خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را در
 نماید الا حیوانی که غیر الله را نمی بیند چگونه کل خلق توانست درک نمود کمال ترافق را در آن
 که یوم قیامت را درک خواهد نمود و بر هر چه وجود واقع نشود چیزی که در راحت
 او مذکور نیست کسی که از لسان کینویات ^{کلیه} کلمه سبحان الله بشنود که باو تسبیح و تکیه
 خداوند کرده میشود بلکه مادون آن نزد ساحت قدس او نفسی میشود چگونه لایق که غیر کلمه
 حب شود یا آنکه غیر مقصد عزت شاهه نماید نه این است که در آن روز نشومی و عالم بخرد
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهراً
 نشیندی که جمادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت بازوه از فضل او بفرمان او
 و اصل گشته بر آید چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر هیچ ظاهر است
 و الا اگر نظر بواقع کنی که شب در روز غیر از مذکور نیست نزد تو در عفو خود تو و آنچه میکنی
 باو میکنی و از برای او در حال این قسم متحجب میشوی فلتسئ الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن

بِالْأَنْفُسِ إِنْ يَأْبُوهُ اللَّهُ فَكَلِمَ الْجَمْعِ

الباب السابع من الواحد السابع

فبعضی لمن یرک من تطهیر الله ان یزل من فضل ان شاء ومن علیه فلیشر من مقصد برب
 فعلیه ^{فعلیه} ملخص این باب آنکه چون قسم که کینویات کل وجود بالنبه بسمن وجود مثل شیخ
 در مراتب است کذلک مشایخه کن صد کل شیئی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از اینجا می که نظر بر شود بر صرف ربوبیت و کل
 نتواند چون که نمی بیند واقع را از برای او سبحانه شد امر شده در یوم قیامت که یوم
 ظهور او است کل افضل او طلب نمایند آنچه سبب عزایشان گردد لعل از شمره وجود که
 نقاد او است کل محروم بخردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است
 که نظر با قرآن کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد از آن
 دارد باین نوع غزیره وجود خود را اخذ نمائی بر آینه معادل نمیشود با تسع عشر عشرائی
 از او زیرا که ثقیفیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را به کردن
 او همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از بسده کل خیر محتجب بخردی
 اگر چه این امر اعزاز است از هر شبی ولی اگر نظر بر شود آن با قدرت که تواند در کتب
 نمود چنانچه عبادی که با هم تقصیر قبض عزت را پوشیده نتوانند چگونه میشود حق او را
 در ک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از شمره
 وجود خود محتجب نگردد و الله بمن علی من یناء من عباده انه کان ذا فضل علیماً

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی کل ان کتب من مطلع شهرالی شهر آخر واحدانی واحد مما یحب من اسماء
 الله کانه اکبر او اعظم او اطهر و نحوه و قد اذن ان بحسب من اول العمرالی آخره ثم
 یکتب ما فات عن وان مات فعلی وراثه ان یکتواله من افضلی علیه من العسر
 مختص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر نفس یک واحد در واحد بر کند و حیات
 آن از حین انعقاد نطفه او است تا صین قبض روح او و اگر از ادخوت شود برورش
 او است و شمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت ننگ کند مؤمنین با او را زیرا که کینو نبی است

افنده مئداست من الله باین اسماء همین قسم که ذکر کرده شد شیئی را سبب شود که کلم بر وجهی
 و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کوه ثمر آن اینکه نعل واحد اول کمتر گردد
 تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل زمینند در آن واحد الا این وجه
 را بنحو اشرف که قدم کی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در همین ظهور واحد قرآن میسند
 احدی از سلین از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدرجاءه منعی میشود با واحد اول کل عالم را
 واحد واحد کن و مدبر درجه تختی را از درجه فوق تسداریه تا آنکه رسد بیکت واحد همان
 واحد اولی است که کل تکلف ممبرقت آنها و در آن واحد پسین الا واحد با عدد که هر
 اول باشد تا آنکه نبینی درمرا یا الله طلعت شمس و عدد را این است جوهر توحید و توحید
 گو یا دیده میشود که سحر واحد جبر بان هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم
 در قلمندان عدد واحد میشود که مطهر نقطه درین اقلام بجهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند
 و در بجهاء واحد اول بجهاء کل را قرار ندید نشاخصه است واحد اول را وحش او را در صقع او
 عطا کرده مثلا اگر بجهاء یک قلم نوزده مثال فضا باشد باید بجهاء هجده قلم هجده مثال باشد
 و بجهاء آرا بجهاء کل واحد قرار دهد که کل مده از او هستند این است که در بحث آن بحث
 کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
 آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مدوین با سم محمد ص و مطا پرا و ابراب خدی
 است و همچنین در دنیا کل با ایشان مستند این است که کل اعداد متکثره باین واحد تأخذند
 و آن واحد با واحد اول که بلا عدد است قائم و اون بنفیه بانه عزوجل قائم و بعد از ربه واحد
 اول مراتب بالاخصایه است از برای ربه واحد که غیر الله اصحا نتواند نمود والله
 یخلفن ما یشاء و یخیرن واحد الا اول کیف یشاء بامر الله کان علی کل شیئی قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان میبنا لفسه علی ابواب حمت قبل تسعین
 و بیضا علی ابواب التسعین لمخص این باب آنکه هر صاحب مملکی که در بیان مرتفع گردد
 سزاد راست دو بیت بنا کند باسم من عظیمه الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب
 اول از نو پنج مجاور نشود و ثانی از نو تا آنکه بحقیقت در رتبه جهاد جسم سرایت کرده
 باشد که لسان کینویت او که گاهی ظاهرا است ناطق گردد که گفته است ملک السموات
 و الارض و ما بینها لعل در یوم ظهور از شهادت طین کتر شهادت زهر در حق او و از او منجا
 آنچه از برای او است که شبیه نیست که موت کل را درک میکند و اگر بر ایمان و نصرت او در
 اسم خیر او میاندازی یوم القيمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی حسین صاحب مملکی بر
 خود عامل بوده باشد و الا مثل بان زده بشد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب
 ملک بوده در برکت باسم ظاهر در آن ملت من آمده کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور
 من عظیمه الله بیا افتخار را سخنان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القيمة بخیر ذکر
 شود عند الله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفت و هنوز یکی در یوم قیامت
 پیداننده که ضرب المثل شود و الا کل در طتی که هستند علی ما هو فی لکنه عامل بوده اند ولی چه
 مژ که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجره محبت او محتجب اند چنانچه
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق زود کسی است تفویض نموده
 و کسی که ما علی الارض نفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهرا است که در جبل ماکو ساکن
 نموده ثمه این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیست سخن شده باشد لعل بیت
 و واقع شود تا این است که در بدو ظهور محبت او بالغ نباشد بلکه معنی که خداوند بقطب بیان

عطا فرموده تا امروز بر پد احمدی از اولین ظاهر شده که کسی در کتاب خود آیات الله
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل عید باغ گردد و جواب بر نفسی را که خواهد
بمان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور سرکان که جوهر ظهور است قبل بوده
مخاطب غیر رسول الله شده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخون است بگذازد اگر نازل
فرموده بمان اعراب مصطلح آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت
نعمت پسین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عمل
میکند و اگر با علی الارض عامل شوند لاین بگذازد اگر قیامت برپا شود و کل عامل باشند
متحمل ولی نازل میشود بر قلوبی که ناظر بر وجود و جسمه دلیل در مبداء شهود نیستند و طقت
نیکردند و فی الحین الله ساجد نمیکردند و حال آنکه این همان است که لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایت خاشعا متصدعا من خشية الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی
که میشوند و سجده میکنند نازل شده چنانچه نص آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله
لا یسجدون و با وجود این ظهور دون ایمان در حق خود میکنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در
صین خشوع عند الله بان نمیشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات
قبل بمالکهایه لها بهما انھا ایضا اگر کل مؤمنین میان در صین استماع یک آیه ساجد شوند
و گویند بلی و ظهور لا بر قلب ایشان نحمد لایق است که گویند از مؤمنین بآن هستند زیرا
که همان آیه هست که است بر کتب بر کل بخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و
آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وصده و صدده لا شرک لہ
بوده هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ ادبین عینی خود بیند و
با سچ که در امکان ممکن است با علی در جفضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن پیش

حقیقت بر او نازل شود و هیچ آیات که عجز او را با و نمایاند نزد خود اگر بعد از طرف عینی میسر کند
در پیش خود و نگوید تعجب خود و لسان خود به اسن عند اللہ لاریب فیہ انما کل باللہ و آیات
موقنون قدر خودی عند اللہ حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشت و عامل بوده
سرجوی با و نفع بخشید و نظرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب
اون جمل میبود باید از خشیت اللہ متصدع کرده و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است
که در سراسر آن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی بعد از جمل
میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
و حال آنکه تصور نمیشود که چنین نفسی محسوس رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا کل عامل بود
این در صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق صد خود را در نزد آن فحور دانند و از جمل خود
را ساخت بزرگترند و بجان خود بر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل سحر وقت میکنند
ولی جانی که باید خاضع شود که اجابت کینویت او خلق بگیرد و گانه لم یسمع میثوی ای
اهل بیان مراقب خود بوده که مغفرتی نیست کل را در یوم قیامت و ظالم میشود بخت و
حکم میکند بر آنچه خواهد او نای وجود اگر خواه اعلیٰ میکند و اعلیٰ وجود را دنی میکند چنانچه
در بیان کرد اگر لطف شومی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود
زاین است که نشود چنانچه هینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را
ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند
ثابت میگردد زیرا که همان امری است که درین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت
میشود و غیر آن صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد غافلند اگر طبق امر او عامل شود
اولا که محل حکم نگردد و اندر بیغ من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

تلقح زان کل نفس بجهیکل اسم المتعاش فی صین تولده و لا یمنعی لاحد ان یتسرکه
 لخص این باب آنکه در اسماء الله صبیح اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم متعاش و
 آن اعلیٰ شمره اسماوات است که منتهی اید ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و
 در واحد اول نیست الا واحد اول که در سر آن رسول الله هست و در میان ذات حرز و
 قبل از قرآن عیسیٰ بود و بعد از بیان منظمیسمه الله اعراض در ظهورات مختلف ظاهر شود
 و الامتوی بر اعراضش که معنی از حد عدد است همان ثبت اقلیه است که اعراض
 او را متغیر نیکند و صبیح اسمی اعلیٰ عدد از اسم متعاش نیست درجه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر بالف و لام حساب کنی اسم متعاش
 را عدد اسم حتی زائد میآید و در یوم قیامت منظر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله از این جهت
 ارشده که کل ذرعیین انقاد نطقه محرز کنند آن جهیکل را بجهیکل که عدد اسم متعاش در آن باشد زیرا
 که از بسده ظهور تا ظهور آخر خدا انا است که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد متعاش اگر
 خدا خواهد نخواهد شد و در کور سر آن بده و عود آن در اسم اغفرش بقصص عدد اسم هو در بیان
 خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و
 فزان یا الف هم برسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
 است ظهور را در مرایای افند و سجین شناساند خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از
 برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزوجل شمره آن اینکه کل اسماء چون
 طائفه در حول اسم الله و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان
 ببلوغ نایمکن برسند که در صین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را در ک نمود و طائف حول او

و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکند که اگر بآن عدد در نفسی در بیان و بشود که ظاهر شده
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چه بعضی نماید لعل از نار نجات یابد باین فصل و بیج
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نارین لطیفه الهه
 نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او بسبب خلق کائنات است در ذرات
 بعد از نماز است در اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در حکلی دو هزار یک است اسم نوشته شود
 کافی است در تحریر لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محبت نماید و شیرانند نه بنید و شاید
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لکن ربکم ثم باسماء الحسنی کلمات فان لخلق
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بیننا لاله الا هو العسیر العجوب

الباب السجادی و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر باجلوس علی الکرسی
 مختص این باب آنکه نمی شده از صعود بر منابر و امر شده است و اعراس با سریر یا کرسی تا
 آنکه کل از شان و فریون زود و اگر محل اجتماع است بر عین کرسی گذارده که کل تواند استماع نمود
 کلمات حق را و نیزه آن اینکه لعل بوم ظهور حق کسی بافتخار نعلتم نزد آن بده علم ستعلم گردد و چه
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و را سخن در علم که انده می بستند
 غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه تواند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که
 باقی علیه اسم شینی است از برای عرفان کلام او خلق شده و زرد او نیست الا جوهر
 وجود و این کلامی هم که می بینی ابراع آن میشود در صقع آن نفس آن و الا مقام ذات او
 اجل است از ذکر اقران بحروف و بیج لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی
 استماع نماید آیات آنرا و بعد مراد آنرا و لم بوم در حق کلمات آن گوید و مقابله با کلام

غیر از آنکه همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کثرتی همین قسم کلام او مظهر
الوہیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود تکلم هر آینه می گفت ای
یا الله لا اله الا انما و ان ما دونی خلقی ان باکل الحروف الایمانی فاتقون و حال آنکه میگوید
بلان کینونیت خود آنچه گفت و می شود آن را کل شئی که اگر این بود چگونه در نزد مظهر
کل کتب سماویہ قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنان آن کتب باید با آن مظهر
گردند و از این است که بیگانه و احدی حجت او بر کل ماعلی الارض با لغ است بر هر
زاتانی بلان او که اگر امر و یکی از امت آدم باشد با آن عرض کرده میشود یکس آیه و
بش آنکه عرض کرده میشود بر اول من آمن بالبیان و با آن گفته میشود که کل ماعلی الارض عاجز
از اتیان با و اگر فی الجحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست و
قول و اگر العیسا زبانه تامل نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ماعلی الارض
عرض کند همینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند با در جمع کند و تصدیق کند خداوند را بر
قول او و از زمین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل میگویند
یا اصدق الصادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات
آن تامل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصادقین گشاده و الاعل ایشان بکذب قول
ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نور می است از انوار او که مل
بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدق در
امکان متصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خودند امیفر مایه کل خلق را که کل
میگویند یا اصدق الصادقین چرا تامل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که بید
تعمم بود در عالم میگوید الا من شاد الله و کل لطفت نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را

که شیشه اند و اگر بگویند عبادی که صادقند غیر از اتباع قرآن صادق گشته که حسین نیست
 و اگر بگویند که این آیه آیه الله نیست و کل عاقر نمیتند گوئی که ایشان نموده بر فطرت و
 حال آنکه مثل حشر از آن بجز وجود نازل میگردد این است که کل بایمان باو صادق و تصدیق
 کلام او ولی امی را که عطا فرموده است بکنی از نظر هر امر خود که اثبات صدق او نمیکند
 از او منع مینمایند که اگر منع نمی نمودند هیچ ظنوری که تحذیب کرده نمیشد در حق ظهور این است
 که کل با هم او صادق ولی منع آن را از سنی میکنند و ملتفت نمیشد مثل آنکه اگر کسی بگوید
 شمس در مرات صادق است بضماء خود در حد خود ولی در شمس سما بگوید چقدر محتجب
 است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که با اتباع دین عیسی هم او مختار
 صادق بگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است بگشند و بخوانند
 که از صدق شمس در مرات اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سما را و حال آنکه حسین ظهور درون
 تصدیق رسول الله ص شجیت شمس از انحصار مرفع شد و همچنین در ظهور بیان حسین و همچنین در
 ظهور من لطیفه الله ص دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او بخنی که مثل مثل است که
 ذکر شد بلکه او را بخواد تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بانته و بر این اصل کل فرج
 از جاری کن و صدقوا الله بانته و حببوا الله بانته و اطعوا الله بانته و اتبعوا الله بانته
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آن روز مشاهده کن و بین امر حیدر دقیق است که اگر حسین
 ظهور شجره بیان کل ما علی الارض ثمن بودند بقرآن و در حق حسین آیه اولی کل تصدیق نمیکروند
 او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود بین امر حیدر لطیف است
 امروز میخواهی باشخاصی که بعد علم او غم کلمات عبادی است که باو ایمان آورده تصدیق
 کنی او را این است که شاخته محبوب خود را و دلیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را

آنرا گوید لایسگونی و اگر بلی گوید بلی سگونی زیرا که آنچه قبل صدق نمیده با تباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور منتخب میشوند و حال آنکه از وای امری نماند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق میگردند مراتب باش ظهور حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود و بیک لادون آن نظر کن در تفسیر آن که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تصدیق طائفه برآید امروز کل تصدیق میگردند آن طایفه را بصدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اگر بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین با محمد صلی الله علیه و آله و سلم که تصدیق نکردند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبه نیست که صادقین داشتند که از زمین عیسی صلی الله علیه و آله و سلم منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق می بودند ایمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میآوردند و همچنین در نزد ظهور منظر غیبی و انبیا که کل کاذبند و اهل عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلائی من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول او است و کل صادق میگردند با تباع بان و شبه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه که دین ایشان بآن برپا بوده و سبب تقربان بسوی خداوند بوده و الله یحیی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی والعشرون الواحد الساج

فلا یمنعنی من عمل لکن ان یشکرک بشیئا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی بر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و هر کس حقیقی او و کل مؤمنین با او

اذن داده نشد اگر کسی علی از برای او کند بر اینکه اذن کند آنچه واجب اذن بوده از زوره گرفته
 تا زوره منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه با مخرج بر وجود آن اگر چه اول
 از این بوده دست چنانچه واجب ظهور حقیقت در سندان و بیان نبوده ولی این حدیث است
 و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجر حقیقت در یوم قیامت قفل از خود کسی
 او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشارتی که باز منبسط شود
 اطاعت این امر را از برای هر کس که در ظهور او دل زنی نمایند که اختلاف واقع شود در بیان
 او و دون آن که آن وقت شمره بیان از برای ایشان ثابت نگردد آنوقت مهم در شئون معده
 چند توان اجراء نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد
 خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران حسنه از نظر غنا و استعلاء است از برای
 آن ولی چون برآمد دون توحید در این اعلان میوزد از این جهت منعی شده و الله یوت
 الفضل من یشاء من عباده ان کان یشاء علینا

الباب الثالث والعشرون من الواحد السابع

فما فرض الله علی کل عبیده ان یكون عندهم تسعة عشر آیه من بطیحة الله فی الیوم مضمونه
 لمحض این باب آنکه هیچ چیز زود خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر متذکر
 مگرد و بخیطه شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگونی در آن هم شان الله
 میگونی آنوقت اعزاز بر شئی عزیز نیست عند الله و عند اولی العلم و یکت صلی که نورده آیه
 باشد بخت آن بر کل اهل بیان فرض شده کلمات آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معاد با
 آن نیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدید و اخذ چنین لوحی کند بجهت آن زیاد
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای ان نفس

و اگر العباد بآئند دون مقبل باشد برات ناراد است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این
 ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلیٰ نمره وجود ایشان شد و بان در جنت مستقرند و بر چیز بر غیر
 مؤمنین نازل شد همان جعتی است من آنه از برای او که بان در آن محسسه میگردد اما اذا
 نشاء الله چه بخت آن باشد و چه با ناران و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود بر آینه
 ما حفظ کل آثار او می بود با حسن خلقی که در امکان فوق آن تصور نباشد ولی چون متع است
 دیگران اخذ این فیض را خوبند نمود و اگر کسی بکند آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
 اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور
 دیگر در آن ظهور ^{الریک} عرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان با و ثواب آن عظیم است
 از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری
 تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او ن بوده و
 کویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال میکنند حال
 آنرا اعزاز استقبال عزیز خود را و قائم می شود از برای آن ایشانند ارکان دین
 و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقران در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
 میشوند و از شجره حقیقت که منزل او است محجب مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشر ^{است} حسین
 بی این عل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جسد علم نزد اهل آن
 ظاهر است که اگر کسی ده که کتبه ظهور را اینجا مشون مایفیع بر او است و درگ خواهد نمود
 کل خبر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
 اینکه انجیل و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و همچنین عین ظهور تا ظهور فقط حقیقت
 را سرایان ده لعل از مقصود محجب نگردی ^{ظلمت} کل خیر ^{سینه} نه خلقة الله اذا اذن الله

گفتم آیاه سگرون و بدان که این حکم ارتفاع نفل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق
عظما و در بر کل سوال از نفل او است و بر او نیست الا آنچه شسته است تعلق گرفته یزتی
من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یوتی الناس حکمهم اجمعون اذ اهم باشد و آیات یوتون
الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظفر نفسه فی ظهوره والا فاستغفروا لله عز و جل انکم
لن یغفر الله الذنوب الا ما اذن جاز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود
و اد که اگر عیبی باشد در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز سخن است باستحقاق
کیفیت خود چگونه که بر شون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از
او محجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت میشود الا با استغفار از مظفر امر که شجره حقیقت
باشد و همچنین حروف حق او در یوم ظهور او و الا بعد و کلینی اگر استغفار کنی شرمی بخشد از
برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد
خداوند است زیرا که در امکان بسیلی نیست از برای خلق بیوی خدا الا با بواب واحد که
مشتی میکرد و بر واحد بلا عدد که او نباشد که کون کل اعداد و انحصاریه قبل و بعد است و همچنین در
حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین میم را الا استغفار نزد
سین و همچنین حرف تا و احد اول تمام شود که آنوقت کثیر آن را نتوان احصا نمود از
انحیت امر با استغفار قطع میکرد و الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که ما بین خود و خدا کند
از صد و در بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا صین ظهور و آن وقت
قبول میشود الا نزد ظاهرا هر ظهور و همچنین کل اعمال و اظوار را تصور کن و قدر دان بوم ظهور را

سر کل حول آن طائف میگردد و استقر الله فی کل جین و قبل جین و بعد جین

الباب الخامس و العشر من الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینه تطلع فیها نقطه الالهیه اعطانا من الله له انه هو العزيز المحبوب
 شخص این باب آنکه از اینجا نیکه کل نفوس از خل آیات الوهیت در بویت خلق شده همیشه در علو و کبر
 ساکنند و چونکه چشم حقیقت پنی ندارند که محبوب خود را بشناسند محجب بهمانند از خضوع از برای آن و
 حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با او مر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را دعا بدیده او را و خاضع
 بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور آن که میشود کل
 نظر خود میکنند و از آن محجب بهمانند زیرا که او را هیچکی مثل خود می پندد حال آنکه سبحان الله
 عن الاتقان مثل آن بیک مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل مؤمنین
 اگر بر من باشند مثل مراقی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است
 این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که
 محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حسن معروف واجب است
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل نقطع
 میگردد و باذن ظاهر در آن ظهور از روز حکم میشود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلاً
 بوم ظهور من نظمیده الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبداء ظهور مقام نقطه ظهور
 اگر چه نقطه ظهور بعد اتومی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتواند احصا نمود این است
 که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که بسبب طاعت نکتة خالت خود را
 در همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او حین عصیان

میگردد در ظهور بعد شل آنچه که در انجیل حامل بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول
 و در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نشود و همچنین آنچه امروز در شبه آن عمل میکنند
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بسیار آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را
 و از این است که از ایمان با او من محبت مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن با او شوند
 ولی نجات کل در ایمان با او است و او بنفشه غنی است از ایمان بما سوای خود مثل آنکه
 اگر کل بر رسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجره بنفشه همیشه در حیات
 بوده هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن بطیفسره الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی
 بوده از کل دست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالا نصابه مرآت واقع شود انعکاس بر میدارد و
 حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفشه غنی است از وجود مرایا و شمس که در آنجا منطبع
 است این است خدا امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات
 و نفسانیات خود را در حجب و اصد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت بواحد اول منطبع گردد
 و حجاب واقع نشود و احد ثانی یا الی مالا نصابه که این است فضل عظیم و فخر کبیر اگر قدر دانی و
 الا ثمرات وجود خود را باطل نموده اید بایدی خود امروز که هفتاد هزار نفس زیارت بیت الله
 میروند که با مر رسول الله شده ولی آمرآن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جیل گم بود و
 حال آنکه آمر اقوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که آآن میروند از روی بصیرت
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند با مر او
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین گسستند و شب و روز سجده
 میکنند خدا را با او و حال در جیل محک سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان با او است
 چنانچه می بینی که امروز کل مفتونند با ایمان با او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله

بر آن حکم می شود باو محبت مانده چنانچه ایمان مؤمنین با نخل صحن ظهور رسول الله و دین ایمان حکم
 شد همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سن ظهور است قبل
 او بنا انسانیه قبل از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور بخاطری در آن ظهور ظاهر بوده
 در این ظهور جبر میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد همچنین کل موانع را مشاهده کن و محبت مان
 نماند که فایز گردی شمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنت جود او و از من فضل الله علیکم لعلمکم بین
 یدی الله تسجدون زانیکه مثل امروز و فرسخی نجف سجده کنید یا در هر که بفراخ متعدد ممکن است
 احراما لقبه المظهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی صحن ظهور کسی یک دفعه از بر
 او سجده نماند در زمین یری او و اگر از این گذشته و بر او نهم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد
 این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر تعقل کنند و عرفان نفس خود ظهور الله را
 تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون میکنند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در اینجا
 میمانند و الله بیدی من یشاء الی صراط حق یضین

الباب السادس والعشرون الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک معیث فی دین البیان ان لا یخجل احد علی ارضه من لم
 یدن بذلک الة دین و کذ لکن فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلیة ینفخ بالک
 کحروف الایجل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عداشته
 بر اینک که در ارض خود غیر مؤمن بهمان را و در نزد ظهور من بطیفسره الله غیر مؤمن با و را
 و مژه آن آنکه در یوم قیامت بنجره جنت مشاهده کند در ارضی که ظاهر میگردد و دین مؤمنین
 بخود را و در ارض جنت نفس ناری باشد و استخراج اهل بیان از صد و جنت غیر ضامنا
 خدا بوده هست و مراتب بوده که در ظهور من بطیفسره الله در مؤمنین با آن نشود چنانچه در این

ظهور در حق حروف می که کل با ثوابل ایشان کل اظهار علم خود را بنمودند و اصل دین ایشان
 محبت ایشان ثابت بود راضی شده با آنچه از برای دیگران راضی شده بین چقدر کل محبت
 محشور می شوند و حروف می چقدر بنیا و مراتب باشد که مثل این نوع در حق بیج نفسی نشود که
 بیج نشی مثل آن نمی شده لعل در یوم قیامت با تبع این حکم نجات بابی و بر حروف واحدی
 که اصل دین خود را با آنها ثابت کردی عزنی وارد دنیا و می زیرا که نیشناسی و در صحنی که
 نیشناسی امارت خدا در نزد ایشان است که یقین کنی که ایشان حقند و اگر از اهل نواد باشی
 که با استماع آیات از نزد ایشان میدانی که اذل حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا
 دون آنها که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر دو
 که مثل وجود اینها نافع مشرب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده
 شده و الا هنی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت شجره جنت تبعید در ارض ایمان دون نمون
 بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بعد بر همان در نارا است الا همان که اذن داده شده
 اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و دست خصوص اگر بر شان غیر عز باشد که
 مطلق اذن داده شده **فَلْيَتَّقِنَ الْعَذَابَ فِي ذَلِكَ الْحَكْمِ ثُمَّ يَقُولُونَ** و اگر نفسی نزد نفسی باشد
 حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس طهارت دین است
 نه دون آن **وَلْيَتَّقِنَ الْعَذَابَ حَقَّ التَّقَاتِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كَلِّمُوا جَمْعًا**

الباب السابع والعشرون الواحد السابع

فی قرآن یوم ایچمه بزه الایه فی لقاء الشمس انما البصاء من عند الله علی طلعتک یا ایتهما
 الشمس الطالعه فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب
 بدانکه خداوند عالم یوم جمع را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد را آنچه

در ایام سته منحل بوده و هر غمی که در شب و روز جمع کرده شود ثواب مثل ایام هفت با و داده میشود
 و از آنجائی که هر شیئی روح آن تعلق بانسان است و شهادت هر شیئی شهادت انسان است از
 این جهت امر شده که در روز جمع در مقابل شمس آن را شاکه بپسندند برای آنکه مثل است بر توحید
 آن خدا و ایمان آن بقطعیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در من بیری
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر دعائیت خداوند در نر زواد و بر جنیت
 هر کس که متبع او است که این است نزه این امر اگر کسی تواند درک نمود و آلا شمه نیست که
 بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمع خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر بخوید من بیری
 و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور من بیری من بقیصیره الله در هر یوم جمع هر کس که
 در نر زواد حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور بفعال بایشاء و

یحکم ما یرید لایسل عما یفضل و کل عن کل شیئی یسلون

الباب الثامن و العشر من الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عاذاً فله ان یاتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الا
 من الفضة و الا فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فانک له فلا شیئی علیه و
 من یحسب نفسا یحرم علیه ما رکل علیه من قبل الی صین ما یحسب و یبطل کل عمل و اما کان من التوبین
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان ما یعتقد کمین فی البیان
 ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سو فضل وجود بر بندگان نمی فرموده که هیچ نفسی را
 محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی دارد نیاید یوم بطون کسی
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آئینه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیکرد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته

و بر ذهاب و فسخ بعد واحد حکم شده اگر محجب ماند از حد الهی و اگر مقدر نباشد بعد
 واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مجرب
 محل ظهور است و هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حرف حقی وارد آمده و اگر بر حرف
 حقی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است
 که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او حال صحبت
 و در طلب مؤمنین بنوده و همچنین بعد از عزرا بر آنجا بنوده و بر اولوالدوار حکم مضاعف میگردد
 چه در محبت و چه در عزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با احتیاج نیاید در نفسی
 را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکرش حایل شود بر آن حدود الهیه وارد آید
 زیرا که هیچ علی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری
 نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقرار او بر او دون حساب میگردد و نادامی
 که حایل است از او نفس حکم حلیت بر محل اقرار او جاری نمیشود و کل عمل او بهیبط
 میگردد اگر چه با علی درجه و رع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر لایحلی علیه بر او از حد
 الهیه در هر شمر عدد واحد از ذهاب وارد میآید و اگر منعقد شود منظر حیاتی حکم دون انتقاد
 در بیان بر او میشود و در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و
 حایل شوی نفسی را که کل اعمال بهیبط گردد و لغت نشوی و لتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون و
 ثمه آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد
 نیاورند و با او سلوک نهند آنچه داب ایشان است چه بعد از اول عمر تا آخر عمر در دین
 او مدین است و از برای تقای او عامل میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
 کند یا در حق او حکم عاجز است کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت

از برای ادحج تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب در روز از برای استیانت
 بان محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل و آب خود را بعد از استماع واقعه
 موسی بن جعفر علیهما السلام تغیر داده بودند اهل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون آب بنورده بود
 نیامد و حال آنکه چند بناگاه گذارده هر سلطانی صین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نخبید یوم
 قیامت و اگر مثل این بیع را برداشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین
 چیزانی که بنایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و اتفاق
 مثل او اگر چه شبه نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجوع او واقع نشود اگر چه بر
 از نفس ظهور که کل شجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر تسهرا گذاری که نفسی را محزون کنی
 لعل بر نفس خود مجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بحد اذن محجب نموده باشی و لیکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت عزیزی دار و آید اعظم تراست از حزن کلشنی که در امکان ممکن
 باشد ذکر آن همچنین ششون دیگر از دره گرفته تا ذره نمانی شود زیرا که کل شی باویشی میگردد
 و او اهل از افزان بشی است و بعد صرف حجی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول
 واحد ثانی تا اینکه الی ما لانها یا منعی شود چه یکی از اعداد واحد یوزیاید و مقدم میشود بر
 واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد و حقن اعلی میگردد از اعلامی که ایمان
 نیارود این است که در بر نظوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی
 میگردد و سافل سافل تر اگر تصدین حق بکنند و الله یوتید بامر من شیاء من عباده انذکان بی و

الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

فی الصلوة ملخص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن بعد

واحد وضع شد تا آنکه هر کلمی باب جنتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند آلاط هر در آن
 حرف را و در کل نبیند آلا واحد بلا عدد و تا آنکه بر اعناق کل آیه ضوعی و ضوعی باشد از برای
 من نظمیسه و الله که اگر کسی بظاہر تکلف شود از طاعت او دل بکینویت عابد بوده خدا
 را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة بر نفس در حد وجود
 او است مثلاً صلوة نقطه بالنسبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبه بحروف حی و همچنین صلوة
 بالنسبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی آنکه با آخر وجود هستی
 شود چنانچه قبل از ظهور شجر حقیقت نماز میگذازد و آخر وجود جسم بر این حدود ظاهر
 نماز میگذازد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حی او لایقی است
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من نظمیسه
 گوید مقترن نمیشود با توحید کلثمی چه قبلاً چه بعداً چه تراً چه مجسراً زیرا که او است
 ما شهد الله علی نفس و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد متکثره از اول
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
 غیر رسول الله از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا منتهی شود با خسر وجود با او
 خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که بهر شیئی حول نفس خود
 حرکت مینماید از حول مبداء خود نمیتواند تجاوز نماید و در صلوة مخلوقه با ما و صلوة کلثمی
 مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان
 یتقوا الی واحد الا اول و بجهاء کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بجهاء اشیاء
 متکثره را مجرد کنی تا آنکه رسد بیک دانه جوهر کل را دارد بهائیت نه بذائیت و همچنین صلوة
 امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهجائیت نه بکینویت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلواتی که در بدء درصحن نزول آن اعراب دستک میزدند امروز پسین که در سر محل
انام آن درین علماء چند کلام واقع میشود تا آنکه در یکت مسأله فرعیه متعلقه بان هزار بیت کتب
علماء انشا نموده ولی از این شئون محتجب مان از بدء مثل آنکه امروز کل یومین بقرآن
شب و روز هفتاد رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
میکند ولی از مذکورات آن محتجب و بر آن وارد میآورد آنچه وارد میآوردند و حال آنکه
یومی که رسول خدا وضع نمود آنرا بود الا اجل خصوعی و خشوعی که در احقاق مردم باشد از
برای بوم رجح خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بشنود
که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با والی الله متوجه و انفس او حدود ظاهریه
صلوة را منع نموده و حال آنکه آنحضرتی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشد
حکم دون حیثت درباره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شان از شئون
دین ایشان است بدانکه در نزد هر مظهری و مظهرین که آن بعد دین است بدیع میگردد
مثل آنکه در مظهر رسول الله ص لا اله الا الله ع چه روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام را بد
نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که معتزین است بمحمد رسول الله ص و همچنین در مظهرین نظیر
لا اله الا الله مقبول میشود که معتزین باشد بشهادت در حق او که او نبی همان لا اله الا الله
و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن طور مقبول نمیکرد مثل آنکه در مظهر
فرقان مقبول میگشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و اقرار نبوت محمدی ص جانی که در جوهرین
این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بان و امروز می بینی که بر نفسی بکلی از اعمال از مذکورات
آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدا وجود هر آینه اقرب از ملح
بصر از صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محتجب نممانند ولی از این شئون هم در غرض

شس محجب زمان که اگر قدحی منحرف شوی شمس اوبیان حکم دون علوایمان خواهند نمود
ولی نظر را هم همیشه ببندد و انداز که کل اینها نزد او ن مثل خاتمی است که برید تو است حرکت
میدهی آزا بر طور که میخواهی بی کسی راضی میگوند که بحرف واحد موقن شود و عزرا در لانه
بینه در نفس شیئی و محجب نشود نظر کردن در آن سستی که اگر قابل نبود محمل امر میشد و درین
صلوة قصد کند خدا را و صد و صد بواحد این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آید
و صادق شود در یوم قیامت و الا در لیل مقبول شود از آن هینقدر که باین نظر ناظر باشد
و باید عابد در مقام صلوة نبیند الا معبود را و نظر کند الا بسوی خداوند و صد و صد و لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی با وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول میشود عبادت
اون باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده هست و گمشدنی دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بجز ذات او و موصوف میگردد بجز ذاتش کینونیت او
و ستنج عبادت و پرشش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب بهی برودن
که بجهت کتبی شیخ بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنها
و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنبی که در او صور حدودیه
هست از لباس حریر و اسباب ذیبت و لحم طری و شراب ظهور و حور مثل قطع باقوت
و در صفائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول ستمند
نه این است که محجب ماننی اینها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و هنوز
بقام صور حدودیه جوهریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بعد آن است نه غیر آن مثلا
اگر امروز در مقصدی محصل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفا و جنت باشد نظر کن

که باقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که فظ
 این حدودات کل مستند است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام بین یدی او نبود الا یک
 صباح و همچنین در کل ظواهر است مشاهد کن لعل در یوم قیامت محجب نمائی و اگر در نزد او
 واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که
 بین یدی او مشرف شود ولی حافظ کل این صورت و دریه از واحد شکره در صحت اوست نه
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر رکعت و استدلالت کن و کل خلق را واحد و واحد فرض کن
 تا آنکه منتفی شود بواحد اول که رسول الله و حروف حی آن باشد در هر رتبه از کثرت آن واحد
 هست که کل قائم باوست و همچنین صلوة کل خلق از حد خود منجاور نمیگردد و کل صلواتها
 بقها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بقها ساجدند از برای
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند و صبح و عصر مثل نفس صلوة زدم تا کینویات
 مثل ادن مینی که معاینه اعمال مثل کینویات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
 اول وجود است ولی همین قسم که کینویت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود الا در
 نمود که آخر وجود باشد که کثرت کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید
 ذات کن در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
 رکعت بعد توحید عبادت و پس در کل الا الله و حده و حده لا شریک له را همچنین کل
 واحد شکره را مثل واحد اول بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
 فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و پس خالصی الا الله و رازقی الا الله و معیتی الا الله که
 کل را با تجلی نیست الا شمس واحد و آن حیثیت نیست اولیه است که او بقها مدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مرامی خود با میکنند و او بانه عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
 بعین یقین که شیئت کل اشیاء مثبت ظاهره در ملک است و ندان است که کجاست
 مثبت بکجاستها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد
 این است معنی آنتم تر عود ام سخن الزار عون همچنین مثل زدم بفرودانی تا اعلی را خود است
 کنی وکل این مراتب را مثل انکه کف خود را می بینی بهین و عرفان گذران لعل در یوم قیامت
 توانی اخذ نمونی و الا کرد و کرد از حکما در معرفت آنده هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
 ناظر بودی که ثنای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری
 مستقر میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت
 کل عرفانها اگر شود شود ثمری بخشد و الا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت
 توجیه کنن الایسوی ذات غیب ازل که مستحق پریش و عبادت است ولی از آنجائی که تو
 بان مقترن است با قرآن آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او و اهل
 شود در مدینه توحید بلکه غیر آنکه در اینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر با هم کند عبادت
 نکرده خدا را و محبت مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء دل است بر اینکه نیست
 الهی غیر آن و عبودی سوای آن و هر شئی که ذکر شئیت بر او میشود خلق او است و او است
 مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشانی که اگر جزای عبادت تو را در
 نبرد تغییر می در پرستش تو او را بجم نرسد و اگر در جنت بر او همچنین زیرا که این است شان
 استحقاق عبادت مر خدا را و حده و اگر از خوف عبادت کنی لاین بساط قدس الهی نبوده
 و نیست و حکم توحید نشود در حق تو همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جاد آن عبادت کنی
 مشرکیت گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که نادان

هر دو عابد خدا را و ساجدند از برای او و آنچه نزار او را است ذات او را عبادت او است برین
 بلا خوف از نزار در جهاد و رحمت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نزار و در حقیقت رضای او
 بوده و هست دل بسبب نفس عبادت بخورد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت
 آئینه مقتضی شده جاری میگردد و واجب صلوة صلوته است که از روی روح و ریحان شود و
 تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بر روح و ریحان واقع شود
 که از فضل عبادات و مانع در عبادات است هر گسی از یک رکعت نماز محجب مانده لاجل کل ما
 علی الارض مضمون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
 اعلامی از آن است و کل رکعات حق طائفه حول نقطه وحدت که بسبب زوال و صلوة
 آن باشد و بدانکه در اینستون نماز مقابل کسی هستی که بسبب و عود و تودر قبضه او است و
 هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیا و عالم
 است کل شیئی قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیئی بعد وجود آن و بیان آن در مواضع
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشد و خواهند بر مواضع امر شاگرد گشت و با سئل
 بآن ملت فلصلین باذن ربکم ثم آیاه تقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم بایات الله یؤمنون

الباب الاول من الواحد الثامن

فی این مثل عمل من نظیره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم
 ملخص این باب آنکه به آنکه مثل عمل من نظیره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر
 طبق رضای خدا باشد مثل کواکب و تر مثل اول من قابل شمس الحقیقه بعرفانه و ثمر آن آنکه اگر در
 یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بر شیئی طبق رضای او شهادت او برین کل اینحال

شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار ضعیف و بی عمل آن در
 بسده هر ظهور بغایت صعب که اگر در صد نزول قرآن کسی ناظر بر این نظر میبود اگر کل
 حروف ایل بر حقی بودند معادل نسیکد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 رسول مثل شمس است و آنها در ایل مذکورند نه در چهار و همچنین اگر کسی ناظر بر این نظر بود در
 نقطه بیان همین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ناموای آنرا اگر چه حقی بود مثل نور
 کوکب در ایل همچنین در ظهور من ظلیسه الله اگر کل ایل بیان در همین ظهور او بقول او عال
 و وجود خود را و ائمال خود را مثل کوکب نزد شمس مینماید و وجود خود را اخذ نموده و الا
 حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مومنین آن که در خمسار محو صرفند و در ایل بانور
 این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدی ظهوری ناظر ظهور حکم و در آن بقاء در مطلق
 نمی نمود این است که کل در ایل خود را می بینند که در همه خود نور می دارند ولی محتجب از آنکه
 بسده خمسار دیگر نوری نیمانند از برای آنها بلکه مضحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء ایل من ظلیسه الله را کلمات او فرض کن که
 کل وجود را بر هم می چید و در ظل یکت یا نسبت قائم میکند و سیکو به ارسان محلی خود که
 خداوند عزوجل باشد انشی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان با خلقی ایامی فانتعین
 همین قسم اعمال او سیکو به اگر بشنوی وجود هر علم در عرفان بسده امر است الی محمد آن نظر
 کن در نجوم تجسید که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستیز گشته بودند که بعد از طلوع
 همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد بر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الان هم
 بجان نور بسته و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مومن شده میدانی که بلا نورند و ایزد

شس حقیقت محجب مانند که رسول الله باشد همچنین در مبدء ظهور تصور کن تا آنکه از مبدء
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محبوب نمائی و گفتگوان فیما بین من عند الله ثم مثل ما قد
عظم الله فی الكتاب الباب الثانی من الواحد الثامن تسد لوان
یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر ارقا من العرطاس اللطیفه و تسعة عشر
خاتماً نقش علیها اسماء من اسماء الله وان لا یورث من الیتیم الا ابیه و امه و زوجته و
ابنه و اخیه و اخته و ما علی بعد ما یصرف لنفسه من نفس مال علی ما یعزیه نفسیه
مخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تام میگردد که حرف اثبات باشد
از این جهت حکم شده که ارث نبرد از نیست بهر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در مرتبه هر صفتی
هفت رتبه توان خدا را بان صفت خود مثل اوحد و واحد و واحد و واحد و واحد و واحد و واحد
و موصد از این تراست که این نوع تعدیر شده از مبدء امر بیچ نفسی نیست که اراده نماید امر
را و آنچه مناسب را و او است الا آنکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی
راحد و قاف گر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر آنکه دنی الله
بوده معتد میگردد که جاری شود و نمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقده میگردد
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم گوید مثل آنکه حد و ارث که
الآن در سرفغان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حد و حکم فرمود بود آن حکم
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لاختصایه در ظل ان عا
و آنروز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر مبدء امر کند مثل یومی
که حد و ارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را بمنح فرماید شجره حقیقت خود را معروف با هم ظهور اول فرماید

کل باید در درجه یقین بصیرت بحدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف میسج
 شده باشد و از بلا و خود بیرون آمده از برای یوسکده در آن یوم اذن طواف داده شده و
 همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الجحیم عمل کنند در آن طواف
 نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده میکنند
 با مراد بوده و قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل
 اون نازل نمود و اگر همین ظهوری کیت نفر بصیر باشد نظر بمبداء امر میکند و یقین میکند و
 طائف بوده از برای خدا خالصه و کل همی میگردد رعاع و این همان صراطی است که از
 برای یکفر اوج از سماه و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احد از سیف و اذن از شجر
 میگردد این است که در مبداء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت امر یافته زیرا که
 بتبیت یکدیگر و ظهور عجز و اد امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعاً با مرتج بوده و از برای او
 ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب بمانند از امر مع او و حال
 آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بسندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود
 بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بجان خود اطاعت میکند بجه
 اتوقت عیانست اطاعت مثل یونین با جنیل تا قبل از ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیبی کماهی عمل میکردند ولی صیغ
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مقام صبی روح الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ایشان لا اله الا الله در مقام صبی روح الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و در ذکر متقا
 او صیما او علی و الائمه حج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی
 جائیکه اصول دین اربع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است سر

قول مرحوم شیخ ع در مدحی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و
 میدهد و سیزده نفر که در آن روز اقیامی آن ظهورند متخل می‌شوند و حضرت صادق ع ذکر کلمه
 در حق ایشان میکند بعد از غمی بسیار که نمیتوانی متخل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو بر میداری فی الفور با اتمام نمود بود که حاشا
 و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باوشنودند و او چون متخل نشد
 کافرش ولی طعنت نشد و این از آنجائی است که نظر عمده امر نمکنند و ظهور حضرت را
 غیر ظهور رسول الله ص می‌بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص شاهد کند بالنسبه بطور
 عیسی ع متخل میگردد کلمه که اوسع تراست از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمکنند
 ادق میگردد و از برای او از شعر واحد میگردد و از یف زاین است که مرادناطق این بوده که
 دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردارد زیرا که این امری است متع و لم یزل و لایزال نور آن
 حضرت در نظر هر خود بوده دست بگردد و این بوده که در آن ظهور با اسم امیرالمؤمنین بوده و
 این ظهور بان اسم محجب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ع در زمان رسول خدا ص همان مدعی
 عیسی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمسجد و امر صراط اوسع
 میگردد و از هر شیخی اوسعی که در اسکان است و اگر محجب گروی ادق میگردد و از هر شیخی
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل نمونین بیان بصیرت ایشان در مدعی رسد که
 کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در میان این گل و امر فیه
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنحضرت اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونگی رسد و طواف که شانی ارشون
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلاً اگر فرموده بود این مظهر ارث نبوت کسی را برسد که تواند لم و بم گفت این است که گل از
 نزد او است و کل محبت هست از او از بس وجود تامنی الیه ذکر ایشان را عطا میکند
 لعل در یوم ظهور او شمه وجود که ایمان با او است فائز گردد ولی باز چنانچه فرموده و در هر ظهور
 محبت میگردند مجتبین و حال آنکه در آن ذکر شده شمه خلق کلشی در آیه شریفه اللّٰه الذی یخ
 السموات بغیر عمد و نفسا ثم استوی علی العرش و عزائش و الامر کل یجری لاجل سعی یدبرا الامر
 یفصل الایات لعلکم یقنن بقاء رکبم تو قنن اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان منظر نقطه فرشتگان
 است لعل بقاء رسول اللّٰه ص که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در
 دو جا کبی است بگذر در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیت در سال نازل شده
 در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیشد و حال آنکه شمه خلق کلشی را می بینی کل با حکام
 قرآن عال ولی از شمه وجود خود محبت اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مؤمنین
 میران یقین نموده بودند بر اینسکاین حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او
 نازل شده لعل بمبراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل
 لا یشرعوا و ست میکنند و طفت نمیژند بمبراد الهی و حال آنکه بری است منظر حقیقت از رؤیت
 کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله بعینین نداند اگر کل مؤمنین بیان در ظهور من طیف بر الله
 یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمبراد الله در بیان فائز شده باشد و چون که آن روز
 کل نقطه بیان موقند از این جهت ذکر شل باو میشود و الا تعالی شأنه ای کل ظهور حضرت را نزل
 نیست که بیک ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شون
 آخرت اجل و عظم است از این جهت بان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کل موقند و عینشان
 حد نیست که ظهور بعدا ادر آن کنند بعین از این جهت ذکر میکند با هم ظهور قبل نفس خود را

معلی اگر نفسی نمجتای مجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کل
 مؤمنین بیسی بییقین میکردند که او است بر آینه براد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او
 اعلم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم سیده ظهور قبل را
 لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و شمره وجود خود فاخر گردند فلنظفکرن فیما خلق الله لکم ولتجلن
 کل اعمالکم لله ربکم لعلمکم یوم ظهوره بآیة تومنون ذلک یوم من یطیبه الله ان تومنن به
 فانکم اتممتم قد اتمتم بالله و ما نزل الله فی البیان و الا قد اجتمعتم عن لقاء الله و عما نزل الله من تسبیل
 فی البیان و لا تصبرن فیہ فان صبرکم لم یکن الا علی النار و اتمم یوم مشید لا تعلمون و ان تعلمون
 لا تصبرون و لکن ستعلمون و لما لا تخصون الله انفسکم لا توقون فلتخلص انفسکم لله ربکم لعلمکم
 تسلین ان تخلص انفسکم من طیغیرنه بالحق علی العالمین و لترا قبل اول الظهور ان لا تصبرن فی امر الله
 و تكون عنده من الجدیدین فان هذا مثل انفسکم ان اتمم بالله و آیة من قبل موتون ما تخلصتم
 الا ذلک و ما امرتم بامر الالهذا فلا تخجن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کتتم بآیات الله یوم

اباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی ذلک الا وجه فی یوم الصیحة فرض علی کل نفس ان یتغفر من شجر الآلویه
 بنفسه لا بغیره الا له عذر حقیقی لا ینکر له ان یغفر بنفسه و یتغفر منه سواء ان یحب بکلام او بخله
 و الا یتغفر عن الله بسبب آخر من الخط و غیره ملخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد
 و شجره حقیقت ظاهراً اگرچه برضای نو آدمی توان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد
 کل شیئی ذلک الا وجه عمل کل مراقب باشد و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود ببدل
 نشود اثبات ایشان نفی بگو اگر امکان نفی هست ببدل شود اثبات ولی از آنجائی که این خلق
 در پیش همیشه لایسر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت

رابر پافرایه چنین کلمه که باشد از بهزاری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای
 نجات عمل میگردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه بخاتی است فرض است باشد فرض که
 حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه و حکم آن دستغفار کننده نژاد و رجوع کند بسوی او تا آنکه
 مبدل فرماید هلاک را نجات که این است ثمه مشغل با عمل شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل
 عمل خیر را کند باز از دلگین است الا آنکه راجع شود و همان توبی که هلاک گشته نجات یابد
 اگر نظر کنی در نقل این کلمه هلاک می بینی که کینونیات و کل اعمال بضر ب الله تمام شده که اگر آنروز
 کسی میخواهد باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیکند اشت زیرا که وجود یک هلاک شده
 عند الله چه شمار برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد او لولوا علم الله از ثمه آن
 است که بعضی نبی ولی چون در عالم حدیثی توانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر از برای نجات
 عمل کنی و یک دفعه در نقل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الا از بعد امر که اگر بعد از نزول
 این آیه بجز عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثم نمی بخشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از بعد اخذ
 کنی اگر چه بیک کلمه قد آنجینا ک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات
 نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات
 میگردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه شر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشد
 باشد و اگر کل با علی الارض را بهی از برای اخذ چنین کلمه بر آینه افغ تر از برای تو خواهد بود
 تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه
 نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر توانی با سرع آنچه مقدم بر آن هستی طلب کن و اخذ
 کن که اگر از همین استماع یک لمح بصبر کنی آن لمح قبض روح شوی در مالکین خواهی بود و اگر
 تقبیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی نفس از بند و جاری کرده کلمه

که بعد از موت تو در حیات باشی و تا تو مبدل نبوی گردد و این اقرب از هر امری است که باقی
 آن کل اعمال مقبول میشود مبدل نمیکرد و سبب بخت اگر چه رایج جدیدی میوزد از آن و لکن باز
 مؤمن جدیدی بشود بهتر از آن است که در آن کس روی تو سبب امری مثل این از برای اهل بیان فرض
 شده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حد و دات و کما تو را محتجب
 از بعد و مثل آنکه بسا باشد در میان اعلم از آنها باشی و در بیت خود داشته باشی و صاحب از نظر
 شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملقت شده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل
 آنکه در مالک که محل ذل است بظاهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امرانند را تصور کن و خوف او
 را در این ارض مثل خوف رسول الله صلی الله علیه و آله که در مسه آن آیه را که نازل فرمود کل اهل
 آن زمان در مالکین داخل شدند و عند الله و عند رسول و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را
 تلاوت نمود بجا کت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم چنان
 خود در دین خود غافلند منتفی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من مظهره الله عالم باشند
 باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عمل میکند در راه خدا بلکه ارضی بجان
 دادن میشود در راه آن عمل نجات را بد ولی بعد از آنکه از بسبب و امر حکم بجا کت شود دیگر چه فایده
 منتفی عمل که میکند نزد او و او نوا حکم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عالم بودند بمقتل او
 و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم
 ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده عمل در یوم قیامت بجا نشود و اگر شوید بجا
 یا باید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تفسیر در بیان
 الا تا طلوع دیگر شمس اگر در ظهور مسه همان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نمود و بود
 نجات بعد از بقاء را بشد نیست که آن مبدع چون نازل می فرمود باذن الله قد انجینا کن بعد